

چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and Research in Persian culture, language and literature

تحلیل برخی شگردهای شعر مدحی خاقانی و متنبی

احمدنور وحیدی

استادیار مجتمع آموزش عالی سراوان

چکیده:

خاقانی و متنبی دو تن از شاعران معروف و شناخته شده در عرصه ادبیات فارسی و عربی هستند. این دو شاعر از نظر ادبی دارای ویژگیها و مشخصه های مشابهی هستند که بررسی و تطبیق و تحلیل اشعار آن ها مارا با جنبه های مختلف محیط زندگی، آثار و اشعار و افکار آن ها آشنا می سازد. یکی از موضوعات مهمی که در شعر این دو شاعر بروز نمود فراوانی دارد، اشعار مدحی این دو شاعر است. هر دو شاعر دارای ممدوحان فراوانی بوده اند که به مناسبت های مختلف و در جاهای گوناگونی آن ها را ستوده اند. هر دو شاعر با ابزارها و شگردهای مختلفی از قبیل مدح صادقانه، اعدار و پوزش از ممدوحان و شماتت و نکوهش دشمنان ممدوح شعر مدحی خود را عرضه داشته اند. در این مقاله به سه شگرد این دو شاعر در شعر مدحی اشاره شده است.

کلمات کلیدی: خاقانی، متنبی، صداقت، اعدار، نکوهش دشمنان

صداقت متنبی و خاقانی در مدح ممدوح

یکی از راهکارهای تشخیص صادق و یا کاذب بودن مدایح شاعران آن است که آن دسته از ابیاتی که شاعر به اذعان خود از ته دل در مدح ممدوحی سروده تحلیل گردند. راهی دیگر این است که به دنبال مناسبات و روابطی باشیم که شاعر با ممدوحان خود داشته است. بدین وسیله می توانیم میزان ارادت و رضایت خاطر شاعر نسبت به ممدوحش را ارزیابی کنیم. هم متنبی و هم خاقانی در ستودن برخی از ممدوحانشان صدق عاطفه داشته آنها را واقعا از ته دل ستوده اند. اگر چه متنبی در ستودن ممدوحانش طمع مال و مکت و قدرت داشته اما اغلب قصایدی که در مدح سیف الدوله گفته از روی صدق و اعتقاد در حق وی گفته و جملاتی که در حق سیف الدوله گفته طوری بیان کرده که گویی با معشوقه ی خود در حال سخن گفتن است. ثعالبی نیز در یتیمه الدهر به این نکته اشاره دارد و در بابی به نام «مخاطبه الممدوح من الملوک بمثل مخاطبه المحبوب و الصدیق» این شیوه را مختص متنبی دانسته و می گوید در بسیاری از مواضع مقتدرانه چنین شگردی ابراز می کند و با این کار خود را از شعرا بالاتر و در زمره ی ملوک قرار داده است. (الثعالبی، ۱۹۸۳: ۱/۳۳۷)

متنبی در آخرین مدحی که در مورد کافور سروده به وی گوشزد می کند که در ازای محبتی که به وی دارد طالب رشوه نیست؛ چون معتقد است دوستی و محبتی که به امید ثواب و پاداش باشد، محبتی کامل و صادق نیست:

و ما أنا بالبلاغی علی الحب رشوه	ضعیف هوی یبغی علیه ثواب
و ما شئتُ إلا أن أدلّ عوادلی	علی أن رأیی فی هواک صواب
و أعلم قوماً خالفونی فشرقوا	و غربتُ أنّی قد ظفرت و خابوا
إذا نلت منك الوذّ فالمال هین	و کلّ الذی فوق التراب تراب

(دیوان: ۱/۱۹۲)

(ترجمه: به خاطر دوستی که من نسبت به تو دارم از تو مالی نمی خواهم؛ چون دوستی که مال از آن خواسته شود دوستی ضعیف و ناپایدار است و من چیزی جز خوار گردانیدن سرزنشگرانم نمی خواهم و می خواهم بدانها ثابت کنم که دوستی من در مورد تو دوستی

چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and Research in Persian culture, language and literature

حقیقی است. و می خواهیم بدانها که به ملوک شرق پیوستند بفهمانم که من در پی تو به غرب آمدم و پیروز شدم و به آرزوهایم رسیدم؛ حال آنکه آنان ناامید گشتند. چون محبت تو را به خود جلب کنم، دیگر مال و ثروت چیزی به حساب نیاید. محبت اصل است و هر چیزی که بالای زمین باشد (به غیر از محبت) از خاک است و به خاک بر می گردد و نابود می شود (و محبت است که می ماند).

و در قصیده‌ی معروفی که در مدح و عتاب سیف الدوله گفته چنین از عشق راستین خود به سیف می گوید:

وَ حَرَّ قَلْبَاهُ مِمَّنْ قَلْبُهُ شَبِيهُ
وَمَنْ بِجِسْمِي وَحَالِي عِنْدَهُ سَقَمٌ
مَا لِي أَكْتِمُ حُبًّا قَدْ بَرَى جَسَدِي
وَتَدْعِي حُبًّا سَيْفِ الدَّوْلَةِ الْأُمَمِ
إِنْ كَانَ يَجْمَعُنَا حُبًّا لِعُزَّتِهِ
فَلَيْتَ أَنَا بِقَدْرِ الْحُبِّ نَقْتَسِمُ
(دیوان: ۲/ ۳۲۹)

(ترجمه: وای دلم از کسی که دلش نسبت به من سرد است و من بخاطر عشقی که بدو دارم مریض گشته ام سوخت. چرا عشقی را کتمان کنم که باعث نزاری بدنم شده است در حالی که عشق به سیف الدوله را همه ادعا می کنند. اگر ما را برای دوستی نسبت به رخسارش در یک مکان جمع می آوردند ای کاش به قدر دوست داشتن، از عشق او بهره مند می شدیم (تا نصیب من از عشق او بیشتر از دیگران باشد چون من واقعاً او را از ته دل دوست دارم)

با مقایسه‌ی ابیاتی که در مورد کافور سروده و ابیاتی که در مورد سیف الدوله گفته به وضوح می توان فهمید که مدایح متنبی در مورد کافور، از هیچ گونه صدق عاطفتی برخوردار نبوده است؛ چون با مقایسه ابیاتی که در مدح کافور سروده و تطبیق آن با ابیاتی که در هجو وی سروده به این نتیجه خواهیم رسید که عواملی از قبیل ترس از کافور و طمع به بخشیدن قسمتی از فرمانروایی مصر باعث شده که متنبی در مدایحش نسبت به کافور نوعی صداقت لفظی از خود نشان دهد.

در مقابل، بسامد مدایحی که از عاطفه‌ای راستین برخوردار بوده، در دیوان خاقانی بیشتر از متنبی است؛ چون خاقانی دارای مدایح دینی گوناگونی است که نشان دهنده‌ی اعتقاد و باور راستین وی به مبانی دین می باشد. گذشته از این ها بسیاری از ممدوحان خاقانی دانشمندان و عالمان بزرگی هستند که وی با آنها مراد داشته و در ابیاتی آنها را ستوده است. یکی از ستایش های بحق و راستینی که خاقانی سروده، مدح او از لبالواشیر فرمانروای طبرستان است. لبالواشیر اسپهبد و فرمانروای طبرستان از دودمان باوندیان است و یادگار کیان و ساسانیان که بر طبرستان و گیلان و ری فرمانروایی داشتند. اینان عاشقان ایران بودند و خود را به خدمتگزاری ایران سرفراز می دانستند. (محمودی بختیاری، ۱۳۷۵: ۱۲۴)

قصیده‌ی: (رخسار صبح پرده به عمدا برافکند (دیوان: ۱۳۳) در مدح اوست. این قصیده یکی از طولانی ترین قصاید دیوان خاقانی بوده که متشکل از صد و چهل و پنج بیت است. شاعر در مقدمه‌ای طولانی (۵۵ بیت) به شیوه‌ی معهود خود به وصف صبح، صبحی، جام می، باده ناب و ساقی پرداخته و با تعبیرات مختلف چیره دستانه از این لغات تکراری معانی بکری ساخته است و تنها در سه بیت پایانی مطلع اول به مدح ممدوح گریز می زند. در تخلص خود نیز از پدیده‌های طبیعی همچون رعد، خورشید، خاک، اختران، بهره برده و چنین می گوید:

رعد سپید مهره‌ی شاه فلک غلام
خورشید جام خسرو ایران به جرعه ریز
تاج و سریر خسرو مازندران ز رشک
بر بوقیسی لرزه ز آوا برافکند
بر خاک اختران مجزا برافکند
خورشید را گداز همانا برافکن

(دیوان: ۱۳۵)

چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and Research in Persian culture, language and literature

در مطلع دوم نیز با وصف پدیده های طبیعی از قبیل نوروز، خورشید، بروج فلکی، قوس و قزح به مدح ممدوح تخلص می کند (۱۷ بیت) اما در این مطلع حدود ۶۰ بیت به مدح ممدوح و توصیف شجاعتها، ابهت ممدوح و ترس دشمنان از او و ناتوانی دشمنان از مقابله با وی و همچنین ایران دوستی لیاواشیر اختصاص داده است. این ممدوح از میان سایر ممدوحان خاقانی اهمیت بیشتری برای شاعر دارد و چون فوت می کند چندین قصیده و قطعه در مرثیه‌ی او می‌سراید از جمله:

چراغ کیان کشته شد کاش من به مرگش چراغ سخن کشتمی
(دیوان: ۹۳۰)

و دیگری:

ای قبله جان کجات جویم جانی و بجان هوات جویم
(دیوان: ۳۰۴)

تشخیص صادق و یا کاذب بودن مدح شاعران چندان آسان نیست. به عنوان مثال خاقانی در مواضع گوناگونی اذعان دارد که مدایحی که برای عصمه الدین سروده مخلصانه و از روی اعتقاد است در حالی که به ضرر قاطع می‌توان گفت که به هیچ روی مدایح خاقانی در مورد این ممدوح صادقانه نبوده بلکه عواملی از قبیل رغبت و رهبت اصلی ترین عاملی می‌باشد که خاقانی را وادار به مدح این ممدوح کرده است.

در قصیده‌ای که در مدح عصمه الدین خواهر منوچهر سروده بیان می‌دارد که مدح نمودن وی به امید دریافت صله و جایزه نبوده است.

کافرمان دان گر مدیح چون تویی بر امید سوزیان خواهم گزید
(دیوان: ۱۷۱)

در جای دیگر در مدح عصمه الدین نسبت طمع به مال و منال ممدوح را از خود منتفی دانسته و مدح ممدوح را حق او می‌داند و برای ممدوح نوعی قداست دینی قائل شده است

گر بیوی طمع گفتم مدح تو کعبه را دیر چلیپا دیده‌ام
مدح تو حق است و حق را با دلت قاب قوسین او ادنی دیده‌ام

(دیوان: ۲۷۵)

به نظر می‌رسد اوصافی از قبیل رابعه زهد، آسیه توفیق، ساره سیرت و... که در مورد این ممدوح به کار برده چندان هم بویی از صدق و صفا نبرده باشد. همپایه قرار دادن چنین ممدوحی با اشخاصی از قبیل زلیخا، خدیجه، حمیرا، زهرا، رابعه، آسیه و ساره غلوی مردود بیش نیست.

فروزانفر معتقد است که اشعاری که خاقانی در مدح قزل ارسلان گفته خالصانه است و گویی میان‌ه‌ی ممدوح و ممدوح رابطه‌ی دوستی قلبی برقرار بوده است. (فروزانفر، ۱۳۸۷: ۶۴۳). غفار کندلی هریسچی هم بر آن است که خاقانی هنگامی که با قزل ارسلان سخن می‌گوید، گویی که نه با ممدوح و سلطان بلکه با دوستی صمیمی درد دل می‌کند و از مصائبی که در آن سالها بر سرش آمده، یک به یک، پرده بر می‌دارد. (کندلی هریسچی، ۱۳۷۴: ۵۰۸)

طره نشان کز هلاکت عید جان بر ساختند طیره منشین کز جمالت عشق لشکر ساختند
چون کمر حلقه بگوشم چشم پیش از شرم آنک چون کمرگاه تو بازم کیسه لاغر ساختند
سرگذشت حال خاقانی بدفتر ساز از آنک نو به نو غمهاش تو بر تو چو دفتر ساختند

چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and Research in Persian culture, language and literature

سوخته عود است و دلبنان بدان دندان سپید شوق شاهش آتش و شروانش مجمر ساختند
(دیوان: ۱۱۲)

در مقابل متنبی هم بارها محبت و عشق خود را نسبت به سیف الدوله نشان داده است. عشق درونی و عمیق متنبی نسبت به سیف الدوله در جای جای دیوانش به چشم می آید. او معتقد است که ستایشنامه‌هایی که برای ممدوحش سروده است همه‌ی آن مناقب و خوبی‌هایی که ممدوح بدان متحلی است نمی‌تواند در برگیرد و وی نتوانسته آن چنان که بایسته‌ی ممدوحش است از عهده مدح او برآید.

لَيْتَ الْمَدَائِحِ تَسْتَوِي مَنَاقِبَهُ فَمَا كَلِيبُ وَأَهْلُ الْأَعْصِرِ الْأَوَّلِ
خُدْ مَا تَرَاهُ وَدَعْ شَيْئاً سَمِعْتَ بِهِ فِي طَلَعَةِ الشَّمْسِ مَا يُغْنِيكَ عَنِ زُحْلِ
(دیوان: ۲/۷۶)

(ترجمه: ای کاش ستایش‌ها می‌توانست خوبی‌های او را توصیف نماید. در این صورت کلب و مردمان گذشته در برابر او هیچ اعتبار و فخری نداشتند. به واسطه فضایی که از او می‌بینی وی را ستایش کن و چیزهایی که خود آن را ندیده‌ای و به تو خبر داده‌اند رها کن. برتری سیف الدوله بر دیگر ملوک همچون برتری خورشید بر زحل است.)

صداقت متنبی در مدایحی که برای سیف الدوله سروده در جاهای دیگر نیز قابل اثبات است. بدان هنگام که با سعادت و وشایت اطرافیان سیف الدوله، متنبی از چشم او می‌افتد، با عتاب‌های ملیح سعی می‌کند که ممدوح را بسوی خود بکشاند و رحمت و شفقت او را متوجه خود سازد و هیچ‌گاه با هجو و طعن صریحی به مانند اشعاری که در مورد کافور سروده سیف الدوله را خطاب قرار نداده است.

رَأَيْتُكُمْ لَا يَصُونَ الْعِرْضَ جَارُكُمْ وَلَا يَدِرُّ عَلَى مَرَعَاكُمْ اللَّبَنُ
جَزَاءُ كُلِّ قَرِيبٍ مِنْكُمْ مَلٌّ وَحَظُّ كُلِّ مُحِبٍّ مِنْكُمْ ضَعْفٌ
وَتَغْضَبُونَ عَلَى مَنْ نَالَ رِفْدَكُمْ حَتَّى يُعَاقِبَهُ التَّنْغِصُ وَالْمِنُّ
فَعَادَرَ الرَّهْجِرُ مَا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ يَهْمَاءَ تَكْذِيبُ فِيهَا الْعَيْنُ وَالْأَذُنُ
(دیوان: ۵۷۲/۲)

(ترجمه: می‌بینم که آبروی همسایه تان از دست شما مصون نخواهد ماند و چهارپایی که در چراگاه‌های شما بچرد شیر نمی‌دهد. پادشاه هر کسی که به شما نزدیک شد، ناراحتی است و بهره هر کسی که به شما دل بست، کینه است. بر کسی که از شما عطایی برسد، خشم می‌گیرید و در پی آن منت و تکدر خاطر بدو رسانید. دوری، بین من و شما بیابانی دور و دراز را بجا گذاشت که راه‌های آن ناپیدا کران و گمراه کننده بود و چشم و گوش در آنجا چیزهایی را می‌دیدند و می‌شنیدند که حقیقتی نداشت.)

متنبی تا زمانی که ممدوحان عربی خود از قبیل سیف الدوله حمدانی، بدر بن عمار، ابی‌العشایر حمدانی و بطور نسبی ابن طنج را می‌ستاید از مدحی صادقانه برخوردار است آن هم به دلیل مناسبت تامی است که بین شاعر و واقعیتی که شاعر در آن زندگی می‌کند، وجود دارد. اما به غیر از این ممدوحان در اکثر قصایدی که در مدح آنان سروده محتمل الضدین وجود دارد و آن هم به دلیل عدم تناسبی است که بین متنبی و محیطی که در آن زندگی می‌کند و افرادی که با آن سر و کار دارد وجود دارد. (السیوفی، ۱۹۸۱: ۳۳)

خاقانی نیز در جای جای دیوانش به این نکته اذعان دارد که مدح وی برای ممدوحانش از روی اخلاص و صدق نیت است و

چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and Research in Persian culture, language and literature

بوی طمع در آن دیده نمی‌شود؛ از جمله در قصیده ای که در مدح خواجه همادالدین حاجب سروده از همت بلند وی یاد کرده و در ضمن، خود را بر عنصری برتری داده به ممدوح می‌گوید که مدح وی از سر اخلاص و صدق است و وفاق وی را در نهان خود جای داده است.

محمود همتی تو ما مدح خوان تو شاید که جان عنصری اشعار خوان ماست
مداح توست و مخلص توست و مرید توست تا طبع ما و سینه ما و روان ماست
هر چند این قصیده گواهی است راستگوی بر دعوی وفاق تو کاندرا نهان ماست
اخلاص و صدق و منقبه داریم و خود نداشت غدر و نفاق و منقسه تا خاندان ماست
(دیوان: ۸۰)

در قصیده‌ای که در اوآن جوانی در مدح ابوالهیجا فخر الدین منوچهر بن فریدون شروانشاه گفته ممدوح را همچون معشوقی وصف می‌کند که دل و دین او را برده و شیفته‌اش ساخته است. شاعر در این ابیات از حسن و زیبایی و جمال و جفای ممدوح خود طوری سخن رانده است که گویی مخاطب اصلی او معشوقه‌ای است که سالها به دنبال آن است تا از دیدارش محظوظ گردد.

صفتی است حسن او را که به وهم در نیاید روشی است عشق او را که بگفت بر نیاید
علم الله ای عزیزان که جمال روی آن بت به صفات در نگنجد به خیال در نیاید
چو نسیم زلفش آمد علم صبا نجنید چو فروغ رویش آمد سپه سحر نیاید
دل و دین فداش کردم بکرشمه گفت نی نی سر و زر نثار ما کن که چنین به سر نیاید
اگرم جفا نماید ز برای خشک جانی به وفای او که خاقانی از آن به در نیاید
شب عید چون در آمد ز در وثاق گفتمی که ز شرم طلعت او مه عید بر نیاید
به نیاز گفت فردا پی تهنیت بیایم به دو چشم او که جانم بشود اگر نیاید
ز بنفشه زار زلفش نفحات عید الا سوی فخر دین و دولت شه دادگر نیاید
شه شه نشان منوچهر افق سپهر ملکت که ز نه سپهر چون او ملکی دگر نیاید
(دیوان: ۱۲۰)

۶-۲-۶- اعذار و پوزش از ممدوح

شاعران درباری همیشه از نعمت های ممدوحان خود برخوردار نبوده بلکه گاهی اوقات نیز مورد خشم و غضب ولی نعمت خود قرار می‌گرفته اند. در این میان شاعر برای این که بتواند رضایت ممدوح را جلب کند معمولاً یکی دو قصیده‌ی غرماً در مورد آن ممدوح می‌گفته و ضمن توصیف و تعریف و تمجید از فضایل وی، از این که اسباب ناراحتی ممدوح را فراهم آورده عذر خواهی می‌کند. بدترین و منفورترین نوع استبداد و ستم آن است که ستم‌دیده به طلب بخشش و عفو اکتفا ننماید؛ بلکه برای طول عمر ظالم و عزتمندی و افزایش شکوه و جلال ستمگر دعا کند و داد سخن از عدالت و رحمت او سر دهد و از گناهی که مرتکب نشده توبه و پوزش خواهی کند.

(الزغلول، ۱۳۸۲: ۹۴ به بعد)

بسامد چنین ابیاتی در دیوان شاعران مداح عربی و فارسی کم نیست. خاقانی و متنبی نیز در ابیاتی و به مناسبت‌های مختلف نزد ممدوح عذرخواهی کرده طلب عفو و بخشش می‌کنند.

چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and Research in Persian culture, language and literature

بعد از اینکه متنبنی قصیده‌ی عتابیه‌ی «و احر قلباه» سرود و در آن سیف‌الدوله را تهدید به جدائی نمود(اری النوی یقتضینی کل مرحله...) سیف‌الدوله چند وقتی از شاعر دلگیر شده بدو اعتنایی نوزدید و متنبنی در قصیده‌ای دیگر از سیف‌الدوله دلجویی کرد.
ألا ما لِسَيْفِ الدَّوْلَةِ الْيَوْمَ عَاتِبَا فِدَاهُ الْوَرَى أَمْضَى السُّيُوفِ مَضَارِبَا
(دیوان: ۸۲/۱)

(ترجمه: چه شده است که سیف‌الدوله بر من خشم گرفته (بدون آن که گناهی مرتکب شوم)؟ مردم فدای برنده ترین شمشیرها(سیف‌الدوله) شوند.)

متنبنی که اعدار و توبه را دون شأن و مرتبه‌ی خود می‌دانست برای مدتی سیف‌الدوله را مدح نگفت و وقتی سیف‌الدوله از علت امساک متنبنی از مدح وی سؤال کرد متنبنی چنین پاسخ داد:

أرى ذَلِكَ القَرْبَ صَارَ إِزْوَرَارَا وَصَارَ طَوِيلُ السَّلَامِ إِخْتِصَارَا
تَرَكَتْنِي الْيَوْمَ فِي حَجَلَهْ أَموتُ مِرَاراً وَأَحْيَا مِرَارَا
أَسَارُفُكُ اللَّحْظَ مُسْتَحْيِياً وَأَزْجُرُ فِي الخَيْلِ مُهْرِي سِرَارَا
وَأَعْلَمُ أَنِّي إِذَا مَا إِعْتَدَرْتُ إِلَيْكَ أَرَادَ إِعْتِدَارِي إِعْتِدَارَا
(دیوان: ۴۳۲/۱)

(ترجمه: می بینم که نزدیکی که بین من و تو بود، از ما عدول کرده و سلامهای طولانی که بین من و تو رد و بدل می شد اندک شده است. چون از من اعراض نمودی از خجالت در بین مردم می‌مردم و زنده می‌شدم. از روی حیایی که نسبت به تو دارم، دزدیده و یواشکی به تو نگاه می‌کنم و چون بخواهم مانع اسیم شوم با صدای آهسته این کار را می‌کنم. و می‌دانم چون از تو معذرت خواهی کنم، معذرت خواهی من، از من معذرت می‌خواهد(چون بدون جرم از تو معذرت خواسته ام و معذرت خواهی من بجا و مناسب نبوده است.)

سیف‌الدوله با شنیدن این ابیات خندان شد و شاعر دوباره به مدح وی پرداخت.
(البغدادی، ۱۹۳۲: ۲۷۹)

متنبنی در جواب نامه‌ای که سیف‌الدوله به او می‌نویسد و از شاعر می‌خواهد که بدو ببیوندد، اشتیاق و خوشحالی خود را به حضرت سیف‌الدوله نشان داده علت تأخیر خود را سخن چینی و بدگویی حاسدان می‌داند و می‌گوید ترس از دروغ پردازیهای این حاسدان مانع آمدنم به حضور سیف‌الدوله شده است و بدین گونه از تأخیر خود پوزش می‌طلبد.

فَهَمْتُ الكِتَابَ أBR الكِتَابِ فَسَمِعْتُ لَامِرَ امِيرِ الْعَرَبِ
وَ طَوْعاً لَهُ وَأَبْتَهَاجاً بِهِ وَ ان قَصَرَ الْفَعْلَ عَمَّا وَجِبَ
وَ مَا عَاقَنِي غَيْرَ خَوْفِ الوَشَاةِ وَ انَّ الوَشَايَةَ طُرُقَ الكَذِبِ
(دیوان: ۱۰۵ / ۱)

(ترجمه: (مضمون) نامه ات که از بهترین نامه هاست فهمیدم و به دستور امیر عرب، از ته دل گوش فرا دادم و از آن خرسند گشتم؛ اگر چه آنطور که بایسته است نتوانستم از تو طاعت کنم. جز ترس از سخن چینان چیز دیگری مانع ملحق شدن من به تو نیست و شیوه سخن چینان دروغگویی است و من از این دروغها می‌ترسم.)

در جایی دیگر نیز از این که شاعر مدتی سیف‌الدوله را مدح نگفته مورد عتاب و سرزنش ممدوح قرار گرفته است و شاعر در

چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and Research in Persian culture, language and literature

قطعه‌ای از این تأخیر عذرخواهی می‌کند و در آن بیان می‌دارد که هیچ کسی نمی‌تواند تمام حقوقی را که بر گردن دیگران داری، درست و صحیح ادا نماید و از او می‌خواهد عذرش را بپذیرد.

و تقوی من الجسم الضعیف الجوارح	و من ذا الذی یقضی حقوقک کلها
و من ذا الذی یرضی سوی من تُسامح	و قد تقبل العذر الخفی تکرماً
فما بال عذری واقفاً وهو واضح	و انّ محالاً- اذ بک العیش- ان تُری
و جسمک مُعتلٌ و جسمی صالح	و ما کان ترک الشعر الاً لانه
تُقَصِّر عن مدح الامیر المدائح	

(دیوان: ۱/ ۲۲۷)

(ترجمه: با اندک خنده ای از تو ذهن و هوش انسان زنده گردد و همه اعضای بدن ضعیف قوت گیرد. چه کسی می‌تواند همه حقی که بر گردن وی داری ادا کند؟ و چه کسی می‌تواند تو را راضی کند جز آن که از او بگذری؟ تو از روی بزرگواری عذرهای ناپیدا را می‌پذیری پس عذر مرا چه می‌شود در حالیکه برپا و هویدا است؟ چون زندگی و حیات ما با حیات تو گره خورده باشد، پس از محالات است که تو مریض شوی و ما در مریضیت سهیم نباشیم. سرایش شعر و مدح در باره تو را ترک نکردم جز به این دلیل که این اشعار و مدایح از مدح تو قاصر است.)

خاقانی در قصیده‌ای که در مدح صاحب الجیش موفق الدین عبدالغفار سروده از این که در مدح و ستایش وی مدتی تأخیر روا داشته عذر خواهی می‌کند و می‌گوید این تأخیر نه از روی طغیان و سرکشی است بلکه رازی در این تاخیر نهفته است و در ابیات بعد در باره سر این تاخیر توضیح می‌دهد که همانطور که محمد(ص) از لحاظ رتبه و مقام و منزلت از همه‌ی پیغمبران بالاتر است ولی از همه‌ی آنها دیرتر به پیامبری برگزیده شده است یا خلقت آدمی هم بعد از حیوان و نبات و ارکان بوده. گل هم با همه‌ی خرمی که دارد بعد از گیاه می‌رسد؛ و بدین شیوه حقد و حسدی را که ممکن است ممدوح از شاعر به دل گیرد دور می‌سازد.

گر مدح تو دیرتر ادا کرد	سرّیست در این میان نه طغیان
یعنی تو محمدی به صفوت	گر چند نه ای به وحی و برهان
او خاتم انبیاست لیکن	آمد پس از انبیا به کیهان
مقصود طبیعت آدمی بود	از حیوان و نبات و ارکان
بعد از سه مراتب آدمی‌زاد	بعد از سه کتب رسید فرقان
گل با همه خرمی که دارد	از بعد گیا رسد به بستان

(دیوان: ۳۴۷)

در جایی دیگر خود را در مقابل ممدوح آنقدر تحقیر کرده و از این که به خدمت ممدوح نرسیده آنچنان عذرخواهی می‌کند که آستان ممدوح را به حرم و ارم و خود را به سگ و بز شبیه کرده است.

زبید اگر در ارم بز نبود میوه چین	شاید اگر در حرم سگ ندهد آب دست
بست در آسمان بر رخ دیو لعین	کی رسد آلوده‌ای بر در پاکان که حق
گرگ گزیده نخواست چشمه ماء معین	گر ره خدمت‌نجست بنده عجب نیست زانک
کان همه خرمهره بود وین همه درّ ثمین	بنده سخن تازه کرد و آنچه کهن داشت شست

چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and Research in Persian culture, language and literature

(دیوان: ۳۳۶)

و در جایی دیگر از این که چیزی بهتر از دختر طبع خود ندارد که تقدیم ممدوح کند از او عذر خواهی می‌کند. افراسیاب طبع من ای بیژن شجاعت عذر آورد که بهتر زاین دختری ندارم (دیوان: ۲۸۳)

مشاهده می‌کنیم که بیشتر عذرخواهی‌های دو شاعر مربوط به قضیه‌ی مدح و دیر ستوده شدن ممدوحانشان است. از آن جایی که هدف ممدوحان از جمع نمودن عده‌ی زیادی از شاعران در اطراف خود آن بود که وی را به انحای مختلف بستایند و زمینه را برای اشتهار هر چه بیشتر خودشان فراهم نمایند، با اندک تأخیری که از جانب مداحین رخ می‌داد، ممدوحین به خشم می‌آمدند و خشم خود را در به شیوه‌های مختلف نشان می‌دادند. گاهی اوقات شاعر را به زندان می‌افکندند؛ گاهی وی را از صلوات محروم می‌ساختند و گاهی توجهات معنوی خود را از شاعر دریغ می‌ورزیدند.

۶-۲-۷- تقویت روحیه ممدوح به وسیله مذموم دانستن حاسدان و دشمنان وی

در مورد دشمنان و حاسدین ممدوح، هم متنبی و هم خاقانی سخن رانده‌اند و برای تقویت روحیه‌ی ممدوح، دشمنان وی را تحقیر می‌کنند که هم دل ممدوح را نسبت به خود میل داده و هم او را برای نبرد و مقابله با دشمن آماده تر کنند. متنبی می‌گوید:

عَدُوَّكَ مَذْمُومٌ بِكُلِّ لِسَانٍ
وَلَوْ كَانَ مِنْ أَعْدَائِكَ الْقَمْرَانِ

(دیوان: ۵۷۷/۲)

(ترجمه: دشمن تو به هر زبانی نکوهش شده هست؛ اگر چه دشمنان ماه و خورشید باشند.)

و خاقانی دشمنان ممدوح را کور دانسته و ممدوح را آینه و مجلای شرع می‌داند و دشمن را محروم از دیدار این آینه: خصم تو کور و تو آینه‌ی شرع

(دیوان: ۷۵۴)

و در جای دیگر دشمنان ممدوح را مخصوص جهنم می‌داند:

ولی و خصم تو مخصوص جنت و سقرند
که این ندای قد افلح شنود و آن قد خاب

(دیوان: ۵۰)

و در جایی دیگر او را شرّ الدواب نامیده:

ای کف تو جان جود رای تو حجّ وجود
بخت تو خیر الطیور خصم تو شرالدواب

(دیوان: ۴۸)

در دیوان متنبی و خاقانی هر گاه از دشمنان ممدوح ذکر می‌رود پیوسته از حقارت و نابودی او سخن به میان می‌آید و شاعر در ابیاتی پیوسته، فضل و برتری ممدوح بر دشمن و کوچکی و زبونی دشمن ممدوح را گوشزد می‌کند و گویا این رسم شاعران مداح بوده است که هیچ گاه در مقابل ممدوح از زور و قوت و یا غلبه‌ی دشمنان ممدوح سخن نگویند. انوری در این مورد گوید:

شاعران از دشمن ممدوح چون ذکر می‌کنند
رسم را گویند کز قهر اجل مقهور باد
بنده می‌گوید مبادش مرگ بل عمر دراز
همچنان مقهور این دارالغرور زور باد

(دیوان انوری: ۱۰۲)

خاقانی در ابیات زیر نه تنها دشمن ممدوح را بر حذر داشته که به ممدوح نزدیک نشود بلکه معتقد است که زمانه هم نمی‌تواند در مقابل وی بایستد. در این ابیات دشمن ممدوح به سگ و پشه تشبیه شده و ممدوح به اژدها و شیر نر تشبیه کرده است و از او

چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and Research in Persian culture, language and literature

خواسته به هیچ عنوان به ممدوح نزدیک نشود.

که بود عدو که آید بگذرگه سپاهش
چه خطر بود سگی را که قدم زند بجایی
به هر آن زمین که عنقا ز سموم پر بریزد
عدو ابلهست اگر نه خرد آن بود که مردم

که زمانه به کند هم که بدان گذر نیاید
که پلنگ در وی الا ز ره خطر نیاید
به یقین شناس که آن جا پشه ای به پر نیاید
دم اژدها نگیرد پی شیر نر نیاید

(دیوان: ۱۲۱)

در جایی دیگر در وصف دشمنان ممدوح می‌گوید: دشمنان ممدوح آنچنان از او ترسیده‌اند که به بیماری دق مبتلا گشته‌اند.

چون تار دق مصری در دق مرگ خصمت
مه شد موافق او در دق بدین جنایت
گر داشت خصم باری چون نار صد زبانی
افسرده شد ور اکنون خواهد ز تیغت آتش..

نالان چو نیل مصر است از ناله تن چو نالش
هر سال در خسوف کند آسمان نکالش
چون آب شد فسرده و چون نار شد محالش
هم کاسه سر او خواهد بُدن سفالش

کز دور حاصلی نی جز برق و اشتعالش
(دیوان: ۲۳۰)

ابیات بسیاری از این دست در دیوان خاقانی دیده می‌شود از جمله:

هست‌مطوق چو صفر خصم تو بر تخت خاک
الحق از آحاد ملک خصم تو صفر است و بس

در برش آحاد و صفر یعنی آه از ندم
گر چه رود در حساب هیچ بود در قسم

(دیوان: ۲۶۲)

خصمت ز دولت بینوا وانگه درت کرده رها
گر با تو خصم آرش بود هم‌جفت او آتش بود

چشمش به درد او توتیا بر باد نکبا ریخته
صحنات کمتر خوش بود با صحن حلوا داشته

(دیوان: ۳۸۶)

خلق تو از راه لطف جان بر باید ز خصم
از عدوی سگ صفت حلم و تواضع مجوی

چون حرکات فلک در نغمات حزین
ز آنکه به قول خدای نیست شیاطین ز طین

(دیوان: ۳۳۵)

نمونه‌های دیگر: صفحات ۱۱۵، ۱۲۰، ۱۳۱، ۱۴۵، ۱۹۴، ۲۲۵، ۲۶۹، ۳۵۲، ۳۸۱ و...

در دیوان متنبی هم بسامد ابیاتی که در توصیف دشمنان و حاسدین ممدوح است بسیار بالاست. بخصوص در مورد سیف الدوله که جنگهای متناوبی با رومیان داشته است. متنبی در همهی جنگها سیف‌الدوله را بر فرماندهی رومیان ترجیح داده حتی در آنهایی که ممدوحش در آستانه‌ی شکست بوده. در همهی این جنگها سیف‌الدوله شخصیتی قهرمان‌گونه و حافظ مردم و دین اسلام معرفی شده و دشمنان او منهزمانی تصویر شده‌اند که از سایه‌ی ممدوح و سپاهیان وی می‌ترسند و صدای خش خش باد را همچون صدای شیهه اسبان جنگاور سیف الدوله می‌پندارند.

متنبی خطاب به ممدوحش سیف الدوله می‌گوید حاسدین تو چه در حضور و چه در غیاب تو عذاب می‌بینند و حاسدین ممدوح را به کسی تشبیه می‌کند که به نور خورشید حسادت می‌ورزد و هر چه تلاش می‌کند که نظیری را برای آن بیابد خسته و رنجور

چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and Research in Persian culture, language and literature

دست خالی برمی‌گردد.

فَدَتْكَ نَفُوسَ الْحَاسِدِينَ فَأَيُّهَا
و فِي تَعَبٍ مِنْ يَحْسُدِ الشَّمْسُ نَوْرَهَا
مَعْبُذَةٌ فِي حَضْرَةِ وَ مَغِيبٌ
و يَجْهَدُ أَنْ يَأْتِيَ لَهَا بِضْرِيْبٍ
(دیوان: ۷۰ / ۱)

(ترجمه: جان حاسدان فدای تو شوند که در حضور و غیاب تو در رنج هستند. کسی که به نور خورشید حسادت ورزد و بخواهد نمونه آن را بیاورد پیوسته رنج بی حاصل کسب کند.)

در ابیات زیر حاسدان و دشمنان ممدوح چونان اشخاصی ناآرام و مضطرب تصویر شده‌اند که از شدت قلق بالا و پایین می‌پرند و لحظه‌ای آرام و قرار ندارند؛ چون می‌دانند که اگر ممدوح شمشیرش را بر آنها بکشد دیگر راه نجاتی برایشان باقی نمی‌ماند و خون آنها هدر خواهد رفت؛ به همین جهت دشمنان از این کار ممدوح ناراحت شده وی را بد می‌گویند و در مقابل دوستان و یاران ممدوح او را ستایش می‌کنند.

أَصْبَحَ حَسَادَةً وَ أَنْفَسَهُمْ
تَبَكَّى عَلَى الْأَنْصَلِ الْعُمُودِ إِذَا
يَحْدِرُهَا خَوْفُهُ وَ يَصْعَدُهَا
أَنْذَرَهَا أَنَّهُ يُجَرِّدُهَا
وَأَنَّهَا فِي الرِّقَابِ يُغْمِدُهَا
(دیوان: ۲۸۵ / ۱)

(ترجمه: حاسدان وی بدلیل ترسی که از او دارند پیوسته پایین می‌آیند و بالا می‌روند (آرام و قرار ندارند). چون ممدوح به غلاف شمشیر انداز می‌دهد که شمشیر را از غلاف بیرون می‌کشد، غلاف شمشیر بر شمشیر می‌گردد؛ چون می‌داند که شمشیر به دلیل فرو رفتن در گردن حاسدان خونین شده به غلاف بر نمی‌گردد.)

در ابیات زیر نیز به اضطراب و نا آرامی دشمنان و حاسدین ممدوح در مواجهه با وی اشاره رفته است؛ به گونه‌ای که دشمنان چون ممدوح را می‌بینند، از شدت حسدی که از او به دل دارند دچار تزلزل می‌شوند. این دشمنان از ممدوح آنچنان کینه‌ای به دل دارند که اگر حرارت و دود آن بر سنگ سفت فرود آید آن را ذوب می‌کند. در عین حال ممدوح از آنچنان عظمتی برخوردار است که به ممدوح به دیده‌ی یک جماعت می‌نگرند.

أَبَدِي الْعِدَاءُ بَكَ السَّرُورِ كَانَهُمْ
قَطَعْتَهُمْ حَسَدًا أَرَاهِمَ مَا بِهِمْ
فَرِحُوا وَ عِنْدَهُمُ الْمَقِيمِ الْمَقْعَدِ
فَتَقَطَّعُوا حَسَدًا لِمَنْ لَا يَحْسُدُ
فِي قَلْبِ هَاجِرِهِ لَذَابِ الْجَلْمِدِ
لَمَّا رَأَوْكَ وَ قِيلَ هَذَا السَّيِّدِ
و بَقِيَتْ جَمُوعُهُمْ كَانَكَ كَلِّهَا
(دیوان: ۳۰۹ / ۱)

(ترجمه: دشمنان با تشریف فرمایی تو، اظهار شادمانی می‌کنند نه از روی خرسندی بلکه از روی ترس و پیوسته بر می‌خیزند و می‌نشینند (مضطرب هستند). به تو حسادت می‌ورزند و از شدت حسد در آستانه مرگ قرار می‌گیرند؛ گویی تو آنها را از بیخ برکنده ای و آنان عاقبت خود را می‌بینند پس به خاطر حسد ورزیدن بر کسی (ممدوح) که نسبت به هیچ کس حسادت نمی‌ورزد، نابود شدند. تا این که از نزد تو برگشتند در حالی که حرارت حسدی از تو در دل داشتند که اگر در گرمای ظهر فرود می‌آمد صخره‌ها و سنگها را

چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and Research in Persian culture, language and literature

ذوب می نمود. چون به تو نگاه کنند و هیبت و آسودگی خاطر تو را ببینند خواهند گفت سرور قوم فقط همین شخص است نه کسی دیگر. تو فقط یگانه محسوب خواهی شد چون آنها فقط تو را در میانه می بینند و تو قائم مقام همه آنها هستی.)

منابع:

- البغدادی، احمد سعید (۱۹۳۲). *امثال المتنبی و حیاته بین الالم و الامل*. الطبعة الاولى، قاهره: مطبعة حجازی الثعالبی، ابو منصور عبدالملک (۱۹۸۳). *یتیمه الدهر فی محاسن اهل العصر*. تحقیق مفید محمد قمیحه، الطبعة الاولى، بیروت: دارالکتب العلمیه.
- خاقانی شروانی، افضل الدین بدیل بن علی نجار (۱۳۸۲). *دیوان*. به کوشش دکتر ضیاء الدین سجادی، چاپ هفتم، تهران: انتشارات زوار. الزغلول، محمد احمد (۱۳۸۲). «*اغراض حبسیه در ادبیات عربی و فارسی با تکیه بر حبسیات ابوفراس حمدانی و مسعود سعد سلمان*». نامه پارسی، سال هشتم، شماره چهارم. ص ۹۴-۱۳۰.
- السیوفی، عصام (۱۹۸۱). *العوامل السیاسیة فی شعر ابي الطیب المتنبی*. بیروت: دارالفکر اللبنانی
- فروزانفر، بدیع الزمان (۱۳۸۷). *سخن و سخنوران*. چاپ اول، تهران: زوار.
- کندلی هریسچی، غفار (۱۳۷۴). *خاقانی شروانی حیات، زمان و محیط او*. ترجمه میر هدایت حساری، چاپ اول، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- المتنبی، ابوالطیب (۱۹۹۷). *دیوان*. شرح ابی البقاء العکبری، تحقیق عمر فاروق الطباع، الطبعة الاولى، بیروت: دارالارقم بن ابی الارقم. (بی تا). *دیوان*. شرح الیازجی، تحقیق عمر فاروق الطباع، بیروت، دارالارقم بن ابی الارقم.
- (۱۹۸۶). *دیوان*. شرح البرقوقی، بیروت، دارالکتاب العربی
- (۱۹۹۲). *دیوان*. شرح ابی العلاء المعری، تحقیق عبدالمجید دیاب، الطبعة الثانية، مصر، دارالمعارف.
- (۱۹۹۲). *دیوان*. شرح الافلیلی، تحقیق مصطفی علیان، الطبعة الاولى، بیروت، موسسه الرساله
- (۱۸۶۲ م). *دیوان*. شرح الواحدی، تالیف فریدریخ دیتریسی، برلین.
- محمودی بختیاری، علیقلی (۱۳۷۵). *خاقانی در ابیوان مدائن و گزینش ایرانی از دیوان خاقانی*. تهران: کتابسرا.